

دکتر حمید پارسانیا
استادیار دانشگاه باقرالعلوم قم
Parsania @bou.ac.ir
دکتر حبیب‌اله حلیمی جلودار
استادیار دانشگاه مازندران
Jلودار @ umz.ac.ir

جایگاه زمان و مکان در روش‌شناسی بعد از هجرت پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)

در گذر از جامعه‌ی

چکیده:

پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در جامعه‌ای به راه قویم قرآن دعوت می‌نمود، که مردم به سوی باطل هجوم آورده و فساد و ظلم بر تمام شوون زندگی آنان مستولی بود، با این وجود، خداوند سبحان می‌خواهد به دست آن حضرت حق را حکومت داده، دل‌های مردم را از پلیدی شرک پاک کند و رفتارشان را پیراسته و اجتماع‌شان را اصلاح سازد.

پیامبر خاتم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در دوران دعوت ده ساله‌ی بعد از هجرت خود با موقعیت‌های مختلف از حیث زمان و مکان و با مردمی متفاوت از حیث روان‌شناختی و جامعه‌شناختی مواجه بود که این خود اقتضائات متفاوتی را به دنبال داشت. لذا در این مقاله به این سؤال پاسخ داده خواهد شد که آیا این اقتضائات مختلف چه از بُعد روان‌شناختی و جامعه‌شناختی و چه از بُعد نقش زمان و مکان در روش‌شناسی آن حضرت لحاظ شده است؟

با مطالعه و تحلیل کتب تاریخی، سیره، مغازی، تراجم و تفاسیر این نتیجه به دست آمده است که رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هم از حیث روان‌شناختی و جامعه‌شناختی رعایت ظرفیت عقول مردم می‌نمود، و هم با لحاظ این عبارت که هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد با تأسیس مسجد، تخریب مسجد، اعزام دعوات، ایجاد وحدت ملی، ارسال پیک به سران کشورها، مذاکراه و... توانست گستره‌ی اسلام را به گستردگی جهان وسعت بخشد.

کلید واژه‌ها: روش‌شناسی، پیامبر، جامعه‌ی جاهلی، بعد از هجرت، زمان و مکان

1- طرح مسأله

مرتبه‌ی وجودی هر موجودی عین ذات او است و تخلف ناپذیر است. بین همه‌ی موجودات جهان چنین نظامی ذاتی برقرار است. این عبارت قرآن کریم درباره‌ی فرشتگان که می‌فرماید: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»^۱ «نیست از ما کسی مگر آنکه مقام معلومی دارد» درباره‌ی همه موجودات صادق است. هر چیزی جای خاصی دارد و فرض آن در غیر جای خودش مساوی با از دست دادن ذات آن است.

هر حادثه در مکان و زمان خاصی پدید می‌آید؛ و هر زمان خاص و مکان خاص، ظرف حوادث معینی می‌گردد. هیچ حادثه‌ای در جهان، مستقل از سایر حوادث نیست، همه‌ی قسمت‌های جهان - مانند همه‌ی اعضای بدن - با یکدیگر متصل و مرتبط است. اصل وابستگی اشیاء به یکدیگر، و به عبارت دیگر اصل وحدت واقعی جهان - وحدت اندام واری - اصلی است که حکمت الهی تکیه فراوان بر آن دارد.

انسان نیز در این نظام به هم پیوسته، در تکوین خود دارای گرایش‌های غریزی مانند میل به خوردن و آشامیدن است، و هم دارای گرایش‌های فطری چون میل به کمال، زیبایی و تقدس می‌باشد؛ برای جلوگیری از به انحراف کشیده شدن این امیال و سیر درست آن‌ها به سمت مقصد و منزل خویش، لزوم امر هدایت، ضروری و حتمی می‌نماید.

خدای مَنان نیز برای این که بشر در سیر به مقصد به بی‌راهه نرود، پیامبرانی مبعوث فرمود^۲ که از جمله‌ی پیامبران و خاتم آن‌ها رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است.^۳ و رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) برای سیر حرکت بشر به سرمنزل مقصود، روش‌هایی اتخاذ نمود که آن روش‌ها در طول بیست و سه سال دوران دعوت آن حضرت، زمان‌ها و مکان‌های مختلف و متفاوت را به خود داشته است. زمان و مکان مختلف و متفاوت، هم از حیث موقعیت، و هم از حیث امکانات و ملزومات، اقتضای روش‌مندی خاص خود را دارد؛ لذا سؤال این است که آیا پیامبر خاتم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در گذر از جامعه‌ی جاهلی شرایط زمان و مکان را لحاظ نموده و توجّه می‌کرد؟ و یا چون دعوت، الهی بود و بشر ملزم به پذیرش آن، زمان و مکان نقشی نداشت تا بدان توجّه شود؟ و البته در پی آن، این سؤال است که اگر توجّه می‌کرد کیفیت توجّه‌ی آن حضرت چگونه بود؟

قابل ذکر است که به این موضوع، با احصاء نگارنده، مسقلاً پرداخته نشده است؛ بلکه در لابلای کتب سیره، مغازی، تراجم و تفاسیر می توان روش پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را در بهره گیری از شرایط زمان و مکان جستجو کرده و بدست آورد.

لذا با پرداختن به این موضوع اولاً ابتکارات رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در لحاظ کردن امور روان شناختی و جامعه شناختی روشن می شود، ثانیاً شیوهی الگوپذیری از سیره ی آن حضرت برای محققین و مبلغین شریعت الهی میسر می گردد.

با توجه به تکیه ی حکمت الهی به اصل وابستگی اشیاء به یکدیگر، از جمله به زمان و مکان، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در سیره ی فردی و سیاسی - اجتماعی خود با لحاظ نمودن روان شناسی و جامعه شناسی مخاطبین، به زمان و مکان توجهی درخور می نمود. زیرا زمان و مکان، خود نقشی مؤثر در مواجهه ی دعوت شوندگان نسبت به دعوت کننده دارد.

2- ماهیت و تعریف موضوع (مفهوم شناسی)

در فلسفه گفته می شود: «كُلُّ حَادِثٍ مَسْبُوقٌ بِمَادَةٍ وَ مَدَّةٍ»⁴ یعنی هر پدیده ای در چهارچوب زمان خاص و مکان خاص واقع می شود. و به اصطلاح، هر پدیده، زمان و مکان خاصی دارد. ممکن نیست که همه ی زمان ها یا همه ی مکان ها برای یک حادثه، بی تفاوت باشد.⁵

جایگاه زمان و مکان یعنی اقتضای اجتماع و زندگی برای پیش برد هدف. بشر به حکم این که به نیروی عقل، ابتکار و اختیار مجهز است و تمایل به زندگی بهتر دارد، پیوسته اندیشه ها، عوامل و وسائل بهتری را برای رفع احتیاجات اجتماعی و معنوی خود وارد زندگی می کند. معنای اقتضای اجتماع و زندگی، این است: با توجه به این که زمان که دائماً در حال گذشتن و آمدن است، و در هر قطعه ای از خود و در هر مکانی تقاضای مختلف دارد؛ پیامبر خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، در وارد کردن طرح و نقشه های جدید برای پیش برد اهداف، چگونه آن ها را لحاظ کرده است؟!

البته باید توجه داشت که منظور از «در هر زمان یا مکان»، ذوق، سلیقه یا پسند مردم را لحاظ کردن نیست، بلکه منظور این است که با توجه به شرایط زمانی و مکانی با چه کم و کیفی، آیین الهی گسترش یابد.

روش‌شناسی یعنی متدولوژی؛ و منظور از روش‌شناسی پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)؛ این است که آیا آن حضرت در کارها و در مدت خودش نقش و جایگاه زمان و مکان را لحاظ می‌کرد؟ و چنانچه در ملحوظات آن حضرت وجود عملی داشت چگونه بود؟

و منظور از بعد از هجرت، ده سالی است که از زمان هجرت پیامبر خاتم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به یثرب، تا رحلت آن حضرت در مدینه النبی سپری شد.

و از آنجا که منظور از بحث ما گسترش اسلام برای گذر از جامعه‌ی جاهلی است لازم است مختصری از آن جامعه را، تصویر کنیم:

قرآن کریم، روزگار قبل از اسلام عرب را دوره‌ی جاهلیت نامیده است، و این از آن جهت است که در آن روزگار به جای علم، جهل، و به جای حق، آرای سفیهانه و باطل حاکمیت داشت. و معنایی که قرآن از این کلمه اراده کرده است عبارتند از هر اندیشه‌ی ناحقی که پس از ظهور حق، برگشت فکری به جاهلیت دارد، لذا آن چه که با معیارهای واقعی اسلام هماهنگ نباشد جاهلی و برخاسته از تعصبات موجود در نظام قبیله‌ای است.^۶

جامعه‌ی عرب در آن روزگار از جنوب هم‌جوار حبشه بود و مردم حبشه نصرانی بودند و از مغرب به امپراطوری روم- که آنان نیز نصرانی بودند- منتهی می‌شد، و از شمال به ایران که زردشتی بودند، محدود می‌گشت؛ در میان عرب‌ها نیز طوایفی از یهود زندگی می‌کردند، و خود عرب‌ها غالباً مشرک و بت‌پرست بودند و اغلب به صورت قبیله‌ای زندگی می‌کردند.^۷

این اوضاع و شرایط برای آنان جامعه‌ای بدوی و بی‌اساس، آمیخته‌ای از آداب و رسوم یهود و نصاری و مجوس به وجود آورده بود؛ مردم نیز در نادانی و بی‌خبری به سر می‌بردند. و خدای سبحان نیز رسولش را از پیروی بیشتر مردم روی زمین برحذر داشت زیرا آنان جز از گمان پیروی نمی‌کردند و جز اندیشه‌ی باطل سرمایه‌ای نداشتند.^۸

در بین مردان، فضیلت این بود که خونریزی کنند، تعصّب جاهلی داشته، متکبر و مغرور باشند، از ستم‌کاران پیروی کرده، حقوق ستم‌دیدگان را پای‌مال و به آنان ظلم و تجاوز کنند، شراب بنوشند و قمار و زنا کنند، مردار و خون و هسته‌ی خرما بخورند.^۹

زنان هم از مزایای انسانی محروم بودند، به هیچ وجه مالک اراده و اعمال خود نبودند، ارث به آن‌ها نمی‌رسید، مردها زنان متعدد می‌گرفتند، زنا در بین آنان رایج بود، حتی زن‌های شوهردار هم آلوده بودند و در مراسم حج نیز با بدن برهنه شرکت می‌کردند.^{۱۰}

فرزندان آن‌ها منتسب به پدران می‌شدند، ولی هنگام کودکی از ارث محروم بودند و تنها فرزندان کبیر میراث را تصرف می‌کردند. از جمله چیزهایی که به ارث می‌بردند، زن شخص متوفی بود و به طور کلی دختران، چه صغیر و چه کبیر و هم‌چنین پسران صغیر از ارث حقی نداشتند، مسأله‌ی غصب حقوق ایتم از شایع‌ترین مسایل آنان بود، چرا که دائماً در حال جنگ و غارت و چپاول بودند، و بالطبع قتل و کشتار زیاد و ماجرای یتیمان بی‌سرپرست تکرار می‌شد.

از بدبختی‌های بزرگ فرزندان این بود که سرزمین‌های خراب و اراضی بی‌آب و علف به سرعت گرفتار قحطی می‌شد و کار به جایی می‌رسید که مردم از ترس فقر و تنگ‌دستی فرزندان خود را می‌کشتند^{۱۱} و ناگوارترین خبر برای یک عرب به دنیا آمدن دختر بود؛^{۱۲} لذا دختران را زنده به گور می‌کردند.^{۱۳}

از نظر حکومتی هم دچار هرج و مرج عجیبی بود. هر جمعی به صورتی خاص جلوه می‌کرد و هر ناحیه‌ای از شبه جزیره عربستان با آداب و مراسم عجیب و باورهای خرافی^{۱۴} آنان به وضعی در می‌آمد؛ گذشته از این، همه‌ی آن‌ها گرفتار بلای بزرگ بی‌سوادی بودند، تعلیم و تعلم حتی در شهرهای آنان وجود نداشت تا چه رسد به عشایر و قبایل بیابان‌گرد.^{۱۵}

وضع جامعه‌ی جاهلی به گونه‌ای بود که مردم به سوی باطل هجوم آورده و فساد و ظلم بر تمام شؤون زندگی آنان مستولی بود، با این وجود، خداوند سبحان می‌خواهد به دست پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) حق را حکومت داده، فرمانروایی مطلق بر مردم را به دست او بسپارد، دل‌های مردم را از پلیدی شرک پاک کند، رفتارشان را پیراسته و اجتماع‌شان را اصلاح سازد، و جامعه را اسلامی گرداند، و این زمانی است که فساد در شاخ و برگ و درون و برون جامعه‌ی آنان ریشه دوانده است.

3- روش‌شناسی پیامبر

پیامبر اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به جدّ معتقد بود که یکی از مأموریت‌های مهم انبیاء در مسیر دعوت الهی، رعایت ظرفیت عقل و شعور مردم است،^{۱۶} که این امر خود، ارتباط مستقیم با شرایط روانی، زمانی و مکانی مردم داشته و دارد. و رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) با همین نگرش بود که در راه‌برد خود شرایط روانی را به خوبی رعایت می‌فرمود. مولوی نیز به مضمون همین حدیث اشاره می‌کند و می‌گوید:

بیش از این با خلق گفتن روی نیست بحر را گنجایی اندر جوی نیست

پست می‌گویم به اندازه‌ی عقول عیب نبود این بود کار رسول^{۱۷}

لذا آن حضرت، راه درست و سخن نیکو را به شیوه‌ای درخور، تبیین می‌کردند؛ و به اصطلاح لحاظ می‌کردند که هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد. یعنی با توجه به فرموده‌ی آن حضرت^{۱۸} و نیز به فرمایش امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام)^{۱۹} و نیز حضرت سَجَّاد (عَلَيْهِ السَّلَام)^{۲۰} بیان سخن حکیمانه برای عامه‌ی مردم و ناآگاهان ظلم در حق آنان است و دریغ داشتن آن از اهل فهم نیز ظلمی دیگر است. و خدای رحمان هم، دستو می‌دهد تا از حکمت و موعظه‌ی حسنه بهره‌ی بسیار ببرند و در برخورد با مخالفان با جدالی احسن ارشاد کنند.^{۲۱} و در جاهایی که ضروری است نیز سخنان محکم و مستدل بگویند.^{۲۲}

الف) چند روش و متد روان‌شناسانه در گذر از جامعه‌ی جاهلی

پیامبر خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از خانواده و نزدیکان خود آغاز کرده بود.^{۲۳} زیرا پیامبر الهی مانند همه‌ی انبیاء^{۲۴} در کنار کار رسمی خود، نسبت به خانواده‌ی خود توجه‌ی ویژه داشت.^{۲۵} به این علت که خوب می‌دانست یکی از دلایل عدم توفیق در اصلاح جامعه این است که هر فردی آنگاه که به اعمال خویش نظر می‌افکند، عینک خوش‌بینی به چشم می‌زند و آنگاه که به دیگران نظر می‌کند عینک بدبینی و بدگمانی؛ و نتیجه این می‌شود که هیچ کس خود را مسئول نداند بلکه چنین پندارد که مسئولیت از آن دیگران است. همه چشم به عدالت اجتماعی داشته باشند ولی هیچ کس تصور نکند که عدالت اجتماعی وقتی حاصل می‌شود که تک‌تک افراد عادل باشند.

خدای عزیز آنگاه که به بپا داشتن عدالت توصیه می‌کند^{۲۶} تا آنجا به انسان تأکید می‌نماید که امر شهادت و گواهی جز به خاطر خدا نباشد حتی اگر علیه خود یا خانواده‌اش باشد.^{۲۷}

در مسیر تبلیغ جز هدایت مردم نیّت دیگری نداشت. چون انسان در مسائل تربیتی از قیّم‌پذیری گریزان است و اگر این احساس در او پیدا شود که شخصی از راه رسیده تا استقلال او را زیر سؤال ببرد، و یا او را از آیین آباء و اجدادی جدا کند، مقاومت می‌نماید؛^{۲۸} و چون پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به خوبی بر این امر روان‌شناسانه واقف بود و می‌دانست که فقط مذکّر است نه مسلّط بر آن-ها؛^{۲۹} چندین بار با صدای رسا اعلان نمود که رسول، جز ابلاغ تکلیف دیگری ندارد.^{۳۰} و برای این که انسان را در کمال اختیار و با روانی آرام به سوی هدف الهی سوق دهد، فریاد کرد که ما صرفاً راه را می‌نماییم، و این شما هستید که می‌توانید بپذیرید یا انکار کنید.^{۳۱} زیرا راه اطاعت خدا و امتثال او امر او از هر نظر برای بشر سهل و آسان گشته است.^{۳۲}

و با همین نگرش، پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) این موضوع را «که خلق خداست و نقشی جز رسالت ندارد» اعلان می‌نمود؛^{۳۳} و اعلام می‌کرد که پیامبر نوظهوری نیست.^{۳۴} از آنجا که بشر از کلمات قلمبه و سُلّمبه در همه جا خصوصاً در مسیر هدایت و تربیت فراری است، رسول خاتم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) با لحاظ این امر، خود را از این تکلف به دور می‌داشت.^{۳۵} و همیشه آگاهانه، فصیح و بلیغ سخن می‌گفت.

زمانی شخصی حضور پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) کلمه‌پردازی‌های قلمبه و سُلّمبه می‌کرد، پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: من و پرهیزکاران ائمتّم از این گونه حرف زدن و به خودبندی در سخن، پرهیز می‌کنیم.^{۳۶} و اصلاً انبیاء الهی را از تکلف بری می‌دانست.^{۳۷}

و برخی هم منظور از تکلف را این می‌دانند که پیامبر چیزی را که نمی‌داند و بر خودش آن طور که باید، ثابت و محقّق و روشن نیست، نمی‌گوید؛ و در مقابل مردم تظاهر به دانستن مطلبی که هنوز آن را برای خودش توجیه نکرده است نمی‌کند.^{۳۸} که این معنا هم باشد روشی هوشمندانه و روان‌شناسانه است.

پیامبر خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به خوبی می‌دانست که مزاج روحی انسان به سخن‌پردازی و نظریه-پردازی‌های صرف، بی‌توجه است؛ لذا روش خود را آمیخته‌ای از جنبه‌ی نظری و عملی می‌نمود.

مسلماناً و به درستی واقف بود که پیروی از کسی که هم راه را نشان می‌دهد (نظری) و هم به مقصد می‌رساند (عملی)،- یعنی راه را بلد است و در آن مسیر زندگی می‌کند- شایسته‌تر است از آن کس که صرفاً از جنبه‌ی نظری می‌داند و دیگران باید راه را بر او بنمایند.^{۳۹} چرا که از همین انوار واحده است که مردم را با غیر زبانتان به مسیر الهی دعوت کنید.^{۴۰} چون هیچ‌کس نیکوسخن‌تر نخواهد بود از کسی که به سوی خدا دعوت و هدایت کند، و در همان حال، خود عامل بوده و با زبان هم مقرر به تسلیم اوامر خدا باشد.^{۴۱}

و با همین نگاه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: مَثَلُ كَسِيٍّ كَمَا بِهٖ دِيْنُ الْهَيْهَةِ دَعْوَتُ مِي كُنْدُ ولىٰ خُودِ اَهْلٍ عَمَلِ نَيْسِتْ، مانند کسی است که بدون کمان تیراندازی می‌کند، در نتیجه به هدف اصابت نمی‌کند.^{۴۲}

در قبال دعوت خود، نه اجر و مزدی انتظار داشت و نه جاه و مقامی درخواست می‌نمود. «بدیهی است که اگر تبلیغ رسالت هم مثل یک مؤسسه‌ی تجارتي باشد یا شخص پیامبر همچون افراد مزدور، در صدد کسب منافع مادی باشد، مردم از دین تنفر پیدا می‌کنند.»^{۴۳} لذا پیامبر آنچنان بر هدایت مردم اصرار داشت؛^{۴۴} که وقتی سرسخت‌ترین مردم آن زمان ایمان نمی‌آوردند گویی می‌خواست جان خود را از شدت اندوه از دست بدهد.^{۴۵}

آن حضرت مانند دیگر انبیاء الهی^{۴۶} با صراحت کامل اعلام نمود که هیچگونه اجر و مزدی در قبال امر رسالت انتظار ندارد؛^{۴۷} اما در دو جا ضمن امتناع از اجر و مزد، درخواستی را اعلام می‌دارد. یک جا می‌گوید: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»^{۴۸} «که در این شریفه، اتخاذ سبیل به سوی خدای سبحان و پذیرفتن دعوت رسول، خودش پاداش و شکرانه‌ی خودش معرفی شد و در این تعبیر به منتهی درجه‌ی بی‌نیازی آن جناب از اجر مالی و یا مقام ایشان اشاره شده است که می‌فهماند: آن جناب از ایشان غیر از پذیرفتن دعوتش و پیروی از حق، چیز دیگری نمی‌خواهد، نه مال، و نه جاه و مقام، و نه هیچ پاداش دیگر، پس از این جهت راحت و خوشحال باشند و آن جناب را در خیرخواهی‌هایش متهم نکنند.»^{۴۹}

و در جای دیگر مسیر سهل و آسان پذیرفتن دعوتش را معرفی می‌نماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^{۵۰} که من برای رسالتم چیزی از شما درخواست نمی‌کنم مگر دوست داشتن اهل بیت، که این نیز سودش به خودتان باز می‌گردد، پس مثل آن است که من از شما مزدی درخواست ننموده‌ام زیرا هر اجر و پاداشی از شما خواسته‌ام برای خود شماست.^{۵۱} و اجر من تنها بر خداوند است.^{۵۲}

از مردم انتظار نداشت به نزدش بیایند بلکه طبیب دواوری بود که دردها را شناسایی می‌کرد، و همیشه داروهایی مطابق آن دردها آماده داشت، و با داروی خود در پی یافتن بیماران فراموش شده و سرگردان بود.^{۵۳} زیرا به خوبی می‌دانست که درد ناشنوایی، نابینایی و گنگی دل، از بیماری‌هایی نیست که هر کسی به آسانی متوجه‌ی آن شود، و اگر هم توجه یافت در پی درمان باشد.

سفر مشقت‌بار پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به طائف و رضامندی از اسلام آوردن صرفاً یک غلام نصرانی به نام عداس، و نیز عرضی اسلام در موسم گوناگون به قبایل مختلف مثل بنی کلب، بنی - حنیفه، بنی عامر و ... نشانگر روان‌شناسی، زمان‌شناسی و مکان‌شناسی آن حضرت در اتخاذ شیوه‌ی طبابت به صورت دواور بود.^{۵۴}

پیامبر خاتم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، خود را محور پرستش و هدایت مردم معرفی نمی‌کرد، بلکه معیار و محور دعوتش قرآن بود. و به این نکته، قرآن کریم نیز تصریح دارد: «هیچ بشری که خدا وی را به رسالت برگزیند و به او کتاب و حکمت نبوت بخشد، او را نرسد که به مردم گوید: مرا به جای خدا پرستید، بلکه پیغمبران برحسب وظیفه خود به مردم گویند که خداشناس و خداپرست باشید، چنان - چه از کتاب به دیگران این حقیقت را می‌آموزید و خود نیز می‌خوانید.»^{۵۵}

لذا قرآن کریم کسانی را عالم ربانی می‌داند که پیوسته به آموزش و تدریس کتاب آسمانی مشغول باشند. و برخلاف آن، افراد و مراکزی را که در آن کتاب آسمانی محور نباشد، پوچ می‌خواند.^{۵۶}

و به همین دلیل، خدای تعالی، پیامبر خاتم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را اسوه‌ی حسنه معرفی می‌کند، (احزاب/21) و چون بر محور قرآن است دستور می‌دهد آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید.^{۵۷} که در نتیجه پیرو او محبوب خدا است.^{۵۸}

از خصلت‌های ذاتی انسان، تنفر از درشتی است که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به خوبی آن را لحاظ می‌کرد. زیرا یکی از شرایط معنوی بلاغت و نفوذ امرِ هدایت‌گر در قلوب مخاطبان، استفاده از سخن نرم و آهنگ گرم است. در قرآن کریم استفاده از لحن نرم جهت نفوذ و سازندگی دیگران توصیه شده است، یک‌جا خداوند منان به حضرت موسی و حضرت هارون (عَلَيْهِمَا السَّلَام) دستور می‌دهد که به سوی فرعون آن طغیان‌گر معروف با لحنی نرم حرکت کنید.^{۵۹} و در جای دیگر خداوند رحمان، نرمش و جاذبه‌ی پیامبر مهربان (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را رمز موفقیت او می‌شمارد. چرا که اگر خشن و سنگدل بود مردم از اطرافش پراکنده می‌شدند.^{۶۰}

نرمش و مدارای با مردم به اندازه‌ی انجام واجبات اهمیت دارد.^{۶۱} و امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) افزون بر این که سخن نرم توأم با مهربانی را موجب هدایت و ارشاد دیگران می‌داند،^{۶۲} بلکه آن را یکی از عبادات می‌شمارد.^{۶۳}

بکارگیری زمان و مکان با نگاه روان‌شناسانه در سیره‌ی رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به‌گونه‌ای است که حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَام) می‌فرماید: 4 رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هنگامی که مرا به یمن اعزام فرمودند دستور دادند که با کسی جنگ آغاز نکن تا او را به اسلام دعوت کنی. سوگند به خدای ای علی! اگر خدا به دست تو انسانی را هدایت کند برای تو بهتر است از این که مالک ثروتی باشی که خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند.^{۶۴}

پیامبر در گذر از جامعه‌ی جاهلی با توجه به شرایط زمان و مکان، از دوست، همکار و همراه صالح بهره می‌برد. حضرت موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) برای موفقیت خود، از خداوند سبحان، حضرت هارون (عَلَيْهِ السَّلَام) را به عنوان هم‌کار خوب درخواست می‌کند.^{۶۵} زیرا برادرش را در سخن از خود فصیح‌تر می‌داند.^{۶۶}

پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در سختی‌های مکه به ویژه در تبعیدگاه شعب ابی‌طالب (عَلَيْهِ السَّلَام) از یاوران و همراهانی بزرگواری چون حضرت خدیجه‌ی کبری (عَلَيْهَا السَّلَام) و حضرت ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَام) برخوردار بود.

در همه‌ی دوران رسالتش به گواهی صادقانه‌ی تاریخ، پیروی، هم‌زبانی، هم‌دلی و هم‌راهی امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَام) را داشت که پرورش یافته‌ی دامن خودش بود. که یکی از جاهای مهم استفاده از ایشان در «لیله‌المبیت» در مکه بود.^{۶۷}

مقاومت و تحمّل در برابر سختی‌ها از روش‌های پیامبر خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به همراه سعه‌ی صدر فراوان، دلسوزی و علاقمندی به مردم بود. کار انبیاء و رسالت مبلّغان دین عموماً عملی معنوی و فرهنگی است و کارهای فرهنگی و انسانی بیشتر از کارهای دیگر، نیازمند زمان، شرایط و تلاش است.

معمولاً روحیه و مزاج انسان، کمیت و مظاهر مادی و رفاهی دنیا را بیشتر می‌پذیرد، و براساس عقده‌ها، کوله‌فکری‌ها، لجبازی‌ها، غرورها، قومیت‌ها و تقلیدهای کورکورانه، ارزش انسانی و تکامل‌بخش را با معیارها و بینش خود می‌سنجد و آن را وسیله‌ی نیل به رفاه و سعادت خود قرار می‌دهد و این مانع بزرگی است که پیوسته در طول تاریخ بر سر راه انبیاء و اوصیاء و طلایه‌داران فرهنگی قرار داشته است و به همین موازات، هم رسالت سنگین‌تر می‌شود و هم عمل به آن سخت‌تر خواهد بود.

پیامبر خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) برای تکوین نظام اسلامی از خصلت‌های والایی برخوردار بود که از جمله‌ی آن خصایص، دلسوزی بیش از حدّ معمول آن حضرت بود، تا آنجا که از ایمان نیاوردن مردم نزدیک بود خود را نابود سازد.^{۶۸}

او شخصیتی بود که جهالت و فلاکت مردم بر او بسیار گران و بر آسایش و نجات آنان بسیار حریص و نسبت به ایمان‌آوردگان بسیار رئوف و مهربان بود.^{۶۹} و خدای تبارک و تعالی نیز پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را به شیوه‌ی پیامبران «اولوالعزم»^{۷۰} به استقامت و پایداری فرا می‌خواند.^{۷۱} زیرا استقامت در کار، موجب می‌شود که شخص سختی‌های موقت و محرومیت‌های مقطعی را نادیده بگیرد و برای رسیدن به هدف، کوششی همه‌جانبه داشته باشد.^{۷۲}

یکی از توجهات زمان مدار پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) این بود که اولویت‌ها و تدریج را رعایت می‌فرمود.

آن‌چه از متون دینی به دست می‌آید، این است که مسایل عاطفی را قبل از مسایل فرهنگی مورد توجه قرار می‌داد و مسایل فرهنگی را قبل از مسایل اقتصادی در نظر می‌گرفت. رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) اولویت‌ها را رعایت می‌کرد و خدای سبحان در مورد ایشان این مراحل را رعایت فرمود: «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» (عاطفی)، «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» (فرهنگی)، «وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» (اقتصادی).

کودک یتیم پیش از هر چیز به لطف و عنایت و محبت لازم دارد و بعد ارشاد و هدایت و سپس تأمین زندگی و رفاه؛ انسانی که نیاز به هدایت و ارشاد دارد و قرار است از جامعه‌ی جاهلی عبور داده شود، ابتدا باید با تحبیب او را به خود جذب کرد و سپس به ارشاد و هدایت او پرداخت.

«تدریج»، هم در جذب، هدایت و گذر دادن از جامعه‌ی جاهلی امری مهم است که پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به امر الهی به آن توجه خاصی داشت. «از آن جا که مردم به اقتضای قریحه‌ی حیوانی همیشه مایل به لذایذ مادی‌اند و به التذاذات حیوانی خو گرفته‌اند و اعمال شهوانی بیش از امور عقلانی و پیروی از حق و حقیقت و جستجوی کامل و سعادت بشری رواج دارد و ترک عادات دیرینه و تبعیت از احکام عقل و نوامیس انسانی برایشان سخت است؛ لذا ایزد متعال برای رعایت رفق و مدارات، مقررات دینی و احکام مذهبی و ممانعت‌هایی را که از کارهای زشت و ناپسند کرده، به تدریج برای مردم بیان کرده است و از جمله عادات زشتی که میان مردم رایج بود و اسلام بهترین آن را به کلی قدغن کرد، باده‌نوشی است. چنان که از تدبّر در آیاتی که مربوط به آن است برمی‌آید [با این که تحریم قرآن، از ابتدا تحریم قطعی است اما آن را] در چهار مرحله انجام داد.^{۷۳}

برای این که هدایت و ارشاد مردم از جاهلیت به سوی اسلامیت به زیبایی صورت پذیرد، باید از ایجاد حساسیت‌های نژادی، سیاسی، حزبی و امثال آن پرهیز شود، لذا پیامبر مهربان (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از ایجاد حساسیت‌های کاذب پرهیز می‌کرد.

روز فتح مکه شعار «الیوم یوم الملحمه» را به «الیوم یوم المرحمه» تبدیل می‌کنند؛^{۷۴} و در همان روز دستور می‌دهد که با احدی جنگ نکنند مگر این که آغازگر جنگ باشد؛^{۷۵} و معروف است که بعد از تسلیم ابوسفیان آن دشمن دیرینه‌ی اسلام، خانه‌اش را مأمّن قرار داد.^{۷۶}

ب) جایگاه زمان و مکان در روش‌شناسی پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)

یکی از محورهای مهمّ دعوت پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) پی‌ریزی شاکله‌های جامعه‌ی الهی و اسلامی بوده است. تحلیل رویدادهای تاریخ اسلام بیان‌گر آن است که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در این راستا تلاش‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خاصی را با شناخت دقیق ظرفیت‌های فردی و اجتماعی انجام داده است، تا یکی از ضروری‌ترین اهداف بعثت - تزکیه‌ی نفوس مردم و تعلیم کتاب و حکمت الهی^{۷۷} - را تحقق بخشد. پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قبل از ورود به مدینه، فقط در صد

جلب قلب‌ها و تبلیغ آیین خود بود، و برای این کار مشقات زیادی را متحمل شد، ولی از بدو ورود به مدینه باید بسان یک سیاست مدار پخته و کارآزموده موجودیت خود و هوادارانش را حفظ کرده و نگذارد دشمنان داخلی و خارجی در آن نفوذ کنند. در این میان، او با سه مشکل بزرگ روبه‌رو گردید: 1. خطر قریش و عموم بت پرستان شبه جزیره عربستان. 2. یهودیان یثرب که در داخل و خارج شهر زندگی می‌کردند و ثروت و امکانات زیادی داشتند. 3. اختلافی که میان هواداران او و «اوس» و «خزرج» وجود داشت.

مهاجران و انصار، از آن‌جا که پرورش یافته‌ی دو محیط مختلف بودند، در طرز تفکر و معاشرت فاصله زیادی با هم داشتند. وانگهی اوسیان و خزرجیان که جمعیت انصار را تشکیل می‌دادند، 120 سال با هم نبرد کردند و دشمنان خونی یک‌دیگر به شمار می‌رفتند و با وجود این خطرها و اختلاف‌ها، تکوین جامعه‌ی دینی و اسلامی به هیچ وجه امکان نداشت، ولی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) تمام این مشکلات را به روشی خردمندانه از هم گشود.

او با اتخاذ مواضع و طرح‌های مختلف در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت، اسلام را در نفوس مردم وارد کرد و موجبات وحدت سیاسی و معنوی را فراهم نمود. این نفوس قوی از یک سو و وحدت و پیوستگی از سوی دیگر باعث گردید که درباره‌ی مشکلات مختلف با تصمیم‌گیری درست زمان-شناسانه و مکان‌شناسانه، نتیجه‌ای ماندگار به‌دست آورد.

یعنی آنچنان هوشمندانه و با توجه به شرایط زمان و مکان حرکت نمود که توانست بر اساس شاکله‌ی فراهم آمده از همان تلاش‌ها، آیین الهی را جهانگیر نماید.

ذیلاً نمونه‌هایی از روش شناسی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در یثرب (مدینه) می‌آید:

قاطعیّت و صلابت: پیامبران به حکم این که خود را مبعوث احساس می‌کنند و در رسالت خویش، ضرورت آن و ثمربخشی آن کوچک‌ترین تردیدی ندارند، با چنان قاطعیّتی پیام خویش را تبلیغ می‌کنند و از آن دفاع می‌کنند که ماندگی برای آن نتوان یافت.

جدای از برخورد جدی آن حضرت در برابر مشرکین، با استناد به آیات 26 و 27 سوره‌ی احزاب، برخورد جدی پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) با یهودیان بنی قریظه،^{۷۸} با بنی قریظه و بنی‌نضیر،^{۷۹} پس از

خیانت و نقض پیمان به نفع کفار قریش در حاشیه‌ی غزه‌ی خندق، گواه قاطعیّت و انعطاف‌ناپذیری رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) با توطئه‌کنندگان و پیمان‌شکنان است.

تأسیس مسجد: چهره‌های باز و خندان جوانان انصار و استقبال عظیمی که اکثریت «اوسیان» و «خزرجیان» از مقدم پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به عمل آوردند؛ آن حضرت را بر آن داشت که پیش از هر کاری برای مسلمانان یک مرکز عمومی به نام «مسجد» بسازد که کارهای آموزشی، تربیتی، سیاسی و قضایی در آن‌جا انجام گیرد. از آن‌جا که توحید و اسلامی کردن در سرلوحه‌ی برنامه‌ی پیامبر اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قرار داشت، لازم دید پیش از هر کاری دست به ساختن معبدی بزند تا پیروان در مواقع نماز به ذکر خدا و یاد حق پردازند. و نیز مردم مسلمان در هر هفته روز معینی، در آن‌جا دور هم گرد آیند و در مصالح اسلام و مسلمانان به مشورت پردازند و علاوه بر اجتماع روزانه، در هر سال عموم مسلمانان در آن‌جا دو بار نماز عید بگزارند.

مسجد تنها مرکز پرستش نبود، بلکه همه‌گونه تعلیمات دینی و علمی، حتی امور مربوط به خواندن و نوشتن در آن‌جا انجام می‌گرفت. تا آغاز قرن چهارم اسلامی غالباً مساجد، در غیر اوقات نماز، حکم مدارس را داشت و بعداً مراکز آموزشی صورت خاصی به خود گرفت و بسیاری از بزرگان علم و دانش فارغ التحصیلان حلقه‌ی تدریس‌هایی‌اند که در مساجد برگزار می‌شد. گاهی مسجد «مدینه» به صورت یک مرکز ادبی درمی‌آمد.

امور قضایی و فصل خصومات در مسجد انجام می‌گرفت. گذشته از این، پیامبر خطابه‌های آتشین خود را برای اعزام مردم به جهاد و مبارزه با کفر و شرک، در آن‌جا ایراد می‌فرمود.^{۸۰}

شاید یکی از اسرار اجتماع امور دینی و تعلیمی در مسجد این بود که رهبر عالی قدر اسلام می‌خواست عملاً نشان دهد که علم و ایمان با یک‌دیگر توأم و همراه‌اند و هر کجا که مرکز ایمان باشد، باید مرکز علم و دانش شود. و اگر امور قضایی و خدمات اجتماعی و تصمیمات جنگی در مسجد صورت می‌گرفت، برای این بود که برساند که آیین وی آیین معنوی محض نیست که با امور مادی و زندگی دنیوی سرو کاری نداشته باشد، بلکه آیینی است که مردم را به تقوا و ایمان دعوت می‌کند و از تدابیر امور زندگی و اصلاح اوضاع اجتماعی آنان غفلت نمی‌کند.

تخریب مسجد: در شبه جزیره عربستان، مدینه و نجران دو نقطه‌ی وسیع و مرکزی بزرگ برای اهل کتاب بود. از این رو گروهی از عرب‌های اوس و خزرج به آیین یهود و مسیح گرویده و پیرو آن‌ها شده بودند.

«ابوعامر» پدر «حنظله» شهید معروف غزوه‌ی «احد» در دوران جاهلیت تمایلاتی شدید به آیین مسیح پیدا کرده و در سلک راهبان درآمد. هنگامی که اسلام از مدینه طلوع و اقلیت‌های مذهبی را در خود هضم کرد؛ «ابو عامر» از این جریان بسیار ناراحت شد و با منافقان «اوس» و «خزرج» همکاری صمیمانه‌ای آغاز نمود. پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از نقشه‌های تخریبی وی آگاه گردید و خواست او را دست‌گیر کند.

او از مدینه به مکه و از آن‌جا به طائف و پس از سقوط طائف به شام گریخت. وی از آن‌جا شبکه‌ی جاسوسی حزب منافقان را رهبری کرد. و در یکی از نامه‌های خود به دوستانش چنین نوشت: در دهکده‌ی قبا مسجدی در برابر مسلمانان بسازید و در مواقع نماز در آن‌جا گرد آید. به بهانه‌ی ادای فریضه، درباره‌ی موضوعات مربوط به اسلام و مسلمانان و نحوه‌ی اجرای نقشه‌های حزبی به بحث و گفت‌وگو پردازید.

«ابوعامر» بسان دشمنان امروز اسلام، احساس کرده بود که در کشوری که دین رواج کامل دارد، بهترین وسیله برای هدم و قلع آن، همان استفاده از نام دین است و از نام دین بیش از هر عامل دیگر می‌توان بر ضرر آن استفاده کرد.

او می‌دانست که پیامبر به هیچ عنوان به حزب منافق اجازه نخواهد داد، مرکزی برای خود بسازند؛ در صورتی که به آن مرکز رنگ مذهبی بدهند و تحت عنوان مسجد و ساختن معبد، محفلی برای خود بسازند.

هنگامی که پیامبر عازم تبوک بود، نمایندگان حزب نفاق خدمت پیامبر رسیدند و به بهانه‌ی این‌که پیران و بیماران آنان در شب‌های تار و بارانی، نمی‌توانند مسافت میان خانه و مسجد قبا را طی کنند، از او خواستند که اجازه دهد آنان در محله‌ی خود مسجدی بسازند. پیامبر در تأیید و ردّ پرسش آنان پاسخی نداد و تصمیم نهایی را به پس از مراجعت از سفر موکول کرد.

حزب نفاق در غیاب پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، محلی را در نظر گرفتند و با شتاب هرچه تمام‌تر، ساختمان آن را به نام مسجد به پایان رسانیدند. روزی که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به مدینه بازگشت، از حضرتش خواستند که آنجا را با خواندن چند رکعت نماز بگشاید. در این لحظه، فرشته‌ی وحی نازل گردید و پیامبر را از جریان آگاه ساخت و آنجا را مسجد ضرار خواند که برای دسته‌بندی‌های سیاسی و ایجاد تفرقه در میان مسلمانان ساخته شده بود.^{۸۱}

پیامبر دستور داد که ساختمان مسجد ضرار را با خاک یکسان کنند و تیره‌های آنجا را بسوزانند و برای مدتی مرکز زباله باشد. ویران کردن مسجد ضرار ضربه‌ی شکننده‌ای بود که بر فرق حزب نفاق وارد شد.^{۸۲} 3-4. پیوند اخوت و برادری: رسول گرامی اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) دو بار بین یارانش برنامه‌ی اخوت و برادری را اجراء نمود، یکبار در مکه بود و بار دیگر در مدینه که بین مهاجرین و انصار انجام شد؛ و در مدینه بود که فرمود: «تَأْخُوا فِي اللَّهِ أَخُوَيْنَ أَخُوَيْنَ» سپس دست علی بن ابی-طالب (عَلَيْهِ السَّلَام) را گرفت و فرمود: هَذَا أُخِي.^{۸۳}

به هر صورت این تصمیم زیرکانه که نشان از شناخت همه جانبه‌ی رسول خاتم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از موقعیت زمانی و مکانی مدینه داشت، کارآمدترین راه‌برد تحقق الفت فراگیر در جامعه‌ی آن زمان بود که نشان از تلاش موحدان‌ی رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) برای ظهور اجتماعی اسلامی قوی بر محور ایمان به خدا داشت. این پیمان همگانی را تنها بر اساس نفی انگیزه‌های قومی و قبیله‌ای دوران جاهلی و جهت همکاری اجتماعی بر محور کلام خدا شکل دادند.^{۸۴} و در همین سوره افتخارات بین انسان‌ها که بر اساس تقوا نباشد لغو و بیهوده اعلام می‌شود.^{۸۵}

ملای رومی نیز به زیبایی از آن یاد می‌کند:

دو قبیله کاوس و خزرج نام داشت	یک ز دیگر جان خون آشام داشت
کینه‌های کهنه‌شان از مصطفی	محو شد در نور اسلام و صفا
اولا اخوان شدند آن دشمنان	همچو اعداد غناب در بوستان
و ز دم المؤمنون إخوة به پند	در شکستند و تن واحد شدند
آفرین بر عشق کل اوستاد	صد هزاران ذره را داد اتحاد ^{۸۶}

ایجاد همبستگی ایمانی و وحدت ملی: اولین و از مهم‌ترین پیمان‌هایی است که میان

پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و طوایف و قبایل موجود در یثرب بسته شد، و برخی آن را «نخستین قانون اساسی مکتوب جهان» دانسته‌اند. این مقوله بهترین متد و روش برای به‌وجود آوردن همبستگی دینی و وحدت ملی بود، چرا که وحدت میان قبایل درگیر، حقوق اجتماعی مهاجران مسلمان و نیز یهودیان را تضمین می‌کرد، و از طرف دیگر این راه‌برد زمان‌شناسانه، طلیعه‌ی تکوین وحدت سیاسی، اجتماعی برای تشکیل حکومت را فراهم می‌آورد.

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد مشکل یهودیان مدینه دومین مشکل بود. یهودیان مدینه، در داخل و خارج شهر می‌زیستند و اقتصاد و تجارت آن سامان را قبضه کرده بودند.

رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به خوبی آگاه بود تا اوضاع داخلی سر و سامان پیدا نکند و یهودیان را با خود متحد و هم‌آهنگ نسازد و سرانجام وحدت سیاسی در مقر حکومت خود به وجود نیاورد؛ هرگز نهال اسلام در این محیط پرورش نخواهد یافت. هرگز نخواهد توانست به تفکر درباره‌ی بت پرستان شبه جزیره، مخصوصاً قریش، یعنی مشکل سوم بپردازد و تا در مقرر فرماندهی، امنیت حکم فرما نباشد، دفاع از دشمنان خارجی میسر نخواهد بود. و گذر از جامعه‌ی جاهلی غیرممکن خواهد شد.

در آغاز ورود پیامبر، روی جهاتی بین مسلمانان و یهود تفاهم وجود داشت، زیرا هر دو خداپرست و بت‌شکن بودند و جامعه‌ی یهود تصور می‌کرد که بر اثر تقویت کلمه‌ی اسلام می‌تواند از حملات مسیحیان روم در امان باشد. از طرف دیگر، میان آن‌ها و «اوسیان» و «خزرجیان» بستگی‌ها و پیمان‌های دیرینه‌ای وجود داشت.

به همین دلایل پیامبر قراردادی دایر بر وحدت مهاجر و انصار نوشت و یهودیان مدینه^{۸۷} نیز آن را امضا کردند. پیامبر آیین و ثروت آن‌ها را طی شرایطی محترم شمرد.

ابن‌هشام در کتاب خود آغاز این پیمان^{۸۸} را این‌گونه نقل می‌کند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، این پیمانی است که محمد رسول خدا، میان مسلمانان قریش، یثرب و کسانی که از آنان پیروی کرده و با آن‌ها به جهاد برمی‌خیزند منعقد ساخته است.»^{۸۹}

و بعد از نقل اصول آن، پیمان با این عبارت پایان می‌یابد که «خدا پناه دهنده نیکوکاران و پرهیزکاران است و محمد پیامبر خداست.»^{۹۰}

بزرگ‌ترین نتیجه‌ی بکارگیری این روش، بالابردن حساسیت مشترک دینی و ملی، و هم‌زمان با آن پایین آوردن حساسیت‌های قومی و قبیله‌ای است که مهم‌ترین شاخص برای تحقق جامعه‌ی اسلامی است.

و از فواید دیگر این متد می‌توان «تألیف قلوب»، «ایجاد تعلق اجتماعی»، «تثبیت وحدت ایمانی»، «به‌وجود آوردن وفاق و همدلی»، «بهره‌وری از ظرفیت‌های اجتماعی»، «شکستن ارزش‌های جاهلی»، «به‌کارگیری مساوات توحیدی» و... را نام برد.

ارسال نامه به سران قبایل و کشورها: یکی دیگر از روش‌های پیامبر اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -

وَسَلَّمَ) را می‌توان در ارسال پیام و نامه به سران کشورها و رؤسای قبایل دانست. تعداد زیاد نامه‌های ارسالی، با عنایت به شرایط و موقعیت زمانی و مکانی و وسایل حمل و نقل موجود، حائز اهمیت است. که این تعداد به گفته‌ی برخی از مورخان دویست و پنجاه و پنج نامه که بدان دست یافته‌اند که متن برخی از آن‌ها در دست نیست اما دویست و بیست و نه نامه با الفاظش در دسترس است.

پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) با این اقدام مخاطبان خویش را که عمدتاً از زمامداران و رؤسای قبایل قدرتمند بودند، به‌نوعی انفعال و واکنش وا داشت و مضافاً ارسال نامه و پیام‌ها با نوعی احترام و عاطفه‌ی بشری همراه بوده‌است. پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) شش نفر از ورزیده‌ترین افراد را طی نامه‌هایی - که رسالت جهانی آن حضرت در آن‌ها منعکس بود- به نقاط مختلف روانه کرد. بدین ترتیب، سفیران هدایت در یک روز رهسپار سرزمین‌های ایران، روم، حبشه، مصر، یمامه، بحرین و حیره (اردن) شدند. از مهم‌ترین نامه‌های ارسالی رسول گرامی اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می‌توان به نامه‌های ارسالی به هرقل، امپراتور روم، خسرو پرویز، پادشاه ایران و مقوقس، حاکم مصر، نام برد.^{۹۱}

مذاکره: مذاکره بانمایندگان اعزامی از سوی قبایل و گروه‌های مذهبی و دولت‌ها، یکی از

روش‌های پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را تشکیل می‌دهد، زیرا قسمت اعظمی از موفقیت‌های آن حضرت در وصول به اهداف، مرهون آن است. نکته‌ی قابل تأمل در این مبحث مسأله‌ی مصونیت سفرا می‌باشد که دقیقاً از سوی ایشان رعایت می‌شد. مذاکره با نمایندگان قریش، مردم یثرب، پذیرش

وفود و هیأت‌ها به‌ویژه پس از فتح مکه (وفد ثقیف، نجران و...) نمود بارزی از این متد موفق می‌باشد. نقل داستان یکی از نمایندگان قریش به‌نام عروه بن مسعود ثقفی نزد رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) برای منصرف کردن آن حضرت از سفر زیارتی به مکه (حدیبه) خالی از لطف نیست. شخصی که با لحن و حرکات توهین آمیز قصد تحقیر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را داشت وقتی نزد قریش برگشت می‌گوید: من قدرت‌های بزرگی مانند قدرت کسری، قیصر روم و سلطان حبشه را دیده‌ام، ولی موقعیت هیچ کدام را میان قوم خود، چون محمد ندیده‌ام. من با چشمانم دیدم که یاران او نگذاشتند قطره آبی از وضوی او به زمین بریزد و برای تبرک، آن را تقسیم کردند. اگر مویی از محمد بیفتد، بی‌درنگ آن را برمی‌دارند. بنابر این، سران قریش باید در این موقعیت خطرناک فکر و تأمل کنند. البته پیامبر نیز نمایندگانی به جانب سران قبایل و سران شرک در مکه می‌فرستاد.^{۹۲}

اعزام دُعَات و مبلّغان: از روش‌های دائمی و دارای آثار و نتایج قابل توجه، اعزام دُعَات چه در مکه و چه در مدینه بود، زیرا با نشر دعوت، زمینه‌ی تحقق نظام اسلامی و گسترش قلمرو آن شکل گرفت که نمود بارز آن را در بعد از هجرت می‌توان در اعزام هیأت‌های تبلیغی رجیع،^{۹۳} بئر معونه^{۹۴} و یمن^{۹۵} یافت.

کسب اطلاعات: کسب خبر از بیگانگان نقش به‌سزایی در تنظیم روابط با آنان و دفع توطئه‌های احتمالی دارد. پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نیز از اولین روزهای تشکیل حکومت از این مهم غافل نبوده و پیوسته مأمورانی را جهت کسب اطلاعات مورد نیاز از اوضاع داخلی قبایل و گروه‌های متخاصم اعزام نموده و گذشته از بهره‌گیری از علم غیب، از طرق معمول و شیوه‌های متداول به این امر دست می‌یافته است. کسب اطلاعات در جنگ‌های بدر، احزاب، حنین و خیبر و گزارشات ارسالی عباس عموی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از مکه نمود بارزی از این شیوه می‌باشد.^{۹۶}

اعطای امتیازات: اصولاً اخذ امتیازات از عمده‌ترین اهداف روابط سیاسی می‌باشد. در روابط شرافتمندانه- برخلاف روابط غیرمنصفانه که یک‌طرف تلاش می‌کند صرفاً امتیاز بگیرد و در مقابل امتیازی ندهد- تلاش بر آن است که در مقابل امتیازات داده شده، امتیازات بیشتری کسب و یا به مبادله‌ی امتیازات مورد علاقه بپردازد. پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) اسلام در این روش و راهبرد خود به‌طرف مقابل امتیازاتی می‌داد که می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود: الف: اعطای امتیازات به

یهودیان در عهدنامه‌ی عدم تعرض^{۹۷}. ب: اعطای امتیازات به کفار در جریان صلح حدیبیه^{۹۸}. ج: اعطای امتیازات به وفود و هیأت‌ها^{۹۹}.

تألیف قلوب: تألیف قلوب که به لحاظ اسلامی و بر اساس فرامین الهی^{۱۰۰} عبارت است از حمایت و کمک اقتصادی مسلمین به کفار توسط دولت اسلامی یا حاکم وقت به منظور جلب آنان برای جهاد و گرایش به اسلام، یک رکن اساسی در سیاست خارجی و حکومت اسلامی محسوب می‌شود. تألیف قلوب معاندان و مخالفان از متدهای سیاسی پیامبر اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) محسوب می‌شود که مبین نقش گسترده‌ی آن، جهت وصول به اهداف عالی‌ه‌ی اسلامی است.^{۱۰۱} لذا می‌توان به اقدام پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در تقسیم غنایم جنگ حنین اشاره کرد که با اتخاذ سیاستی دقیقاً دینی، زمینه‌ی مسلمان شدن افرادی همچون "مالک بن عوف"، آتش‌افروز دو جنگ "حنین" و "طائف" را مهیا ساخت و با روشی خردمندانه، قلوب دشمنان اسلام را به آیین اسلام جلب نمود.^{۱۰۲}

صلح حدیبیه: صلح حدیبیه یکی از موارد اعجاب برانگیز و در عین حال باشکوه روش زمان- شناسانه‌ی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را نشان می‌دهد که با انتخاب مکانی نزدیک کعبه به وقوع پیوست و پس از مدتی آثار با عظمت آن به روشنی هویدا گردید.

پیامبری که صرفاً برای انجام عمره راهی مکه شده بود،^{۱۰۳} نه برای جنگ،^{۱۰۴} کفار فرستاده‌ی او را به گروگان گرفته بودند به گونه‌ای که شایعه‌ی قتلش همه جا را فرا گرفته بود،^{۱۰۵} با این وجود پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) با مذاکراتی، علی‌رغم اعتراض برخی،^{۱۰۶} به صلحی تن داد که از شروطش صرف نظر کردن از عمره در آن سال، و ممنوعیت جنگ تا ده سال بود.^{۱۰۷}

این نوع از روش‌شناسی نشانه‌ی این است که اسلام با صلح و تعقل گسترش یافت. واقدی نیز اشاره دارد: «جنگ مانعی میان مردم و سخن گفتن بین آن‌ها بود. زمانی که جنگ به صلح تبدیل شد، هرکس کم‌ترین شعوری داشت و درباره‌ی اسلام چیزی می‌شنید، مسلمان می‌شد، تا جایی که برخی از سران شرک همچون خالد بن ولید و عمرو بن عاص نیز مسلمان شدند».^{۱۰۸}

فتح مکه: از آثار با عظمت صلح حدیبیه که در آن زمان برای برخی قابل درک نبود فتح مکه است، و رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) با روشی هوشمندانه و به موقع علاوه بر اینکه به فتح مکه-

همان سرزمینی که مجبور به مهاجرت از آن شد - دست یافت، به ابتکاراتی زیبا در مکه در همان زمان فتح دست زد. یکی از بزرگ‌منشانه‌ترین برخوردهای پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، اعلان عفو عمومی مکه و بخشش و مدارا با سران کفر و شرک و دشمنان دیرین اسلام، پس از فتح بود.^{۱۰۹} آنانی که نگران رفتارشان در برابر دعوت الهی بودند این سخن را از پیامبر شنیدند که: "امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست! خداوند شما را می‌بخشد و او مهربان‌ترین مهربانان است!"^{۱۱۰}

در آن روز به جز افرادی اندک، بقیه را با عبارت^{۱۱۱} "بروید، شما آزاد هستید،" عفو نمود؛^{۱۱۲} زیرا "کسی که اسلام را پذیرفت، از گذشته‌اش چشم‌پوشی می‌شود."^{۱۱۳}

و از عفوهای روشمند پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) عفو ابوسفیان این دشمن دیرینه و قسم‌خورده‌ی دعوت الهی که جنگ‌های زیادی را به راه انداخت، بود.^{۱۱۴} آن حضرت تنها خون چند نفر را هدر اعلان نمود، که بیشترشان امان یافتند و مسلمان شدند.^{۱۱۵}

در این روز بود که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) تمام بت‌های کعبه را با خواندن آیه‌ی «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَّقَ الْبَاطِلُ»^{۱۱۶} به زمین انداخت، و درهم شکست.^{۱۱۷} یعنی دعوت توحیدی خود را از نظر اجتماعی به اکمال و اتمام رساند.

غدیر خم: آورده‌اند که خداوند به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمان داده بود تا علی (عَلَيْهِ السَّلَام) را به جانشینی خود نصب کند ولی وقت آن را معین نکرده بود. حضرت در پی به دست آوردن فرصت مناسبی بود که بتواند بدون بروز اختلاف و اضطرابی در جامعه آن را اعلام نماید لیکن زمان را بعد از حجه‌الوداع و مکان را غدیر خم تشخیص داد، با این که غدیر خم به هیچ وجه جای مناسبی برای توقف کاروان نبود، چرا که آب و نیازهای ابتدایی در آنجا یافت نمی‌شد، هوا هم بسیار گرم و سوزان بود ولی از آن سوی نیز بیش از این درنگ جایز نبود. از این رو رسول خدا دستور داد تا کاروان توقف کند و همه در یک مکان جمع شوند. زیرا گروه زیادی از مردم از کاروان جدا می‌شدند و به سرزمین‌ها و شهرهای خود می‌رفتند.^{۱۱۸}

نتیجه‌گیری

همه‌ی آن‌چه در این مقاله بدان پرداختیم، مبین این است که توجه به شرایط زمان و مکان با لحاظ روان‌شناسی و جامعه‌شناسی اصحاب و مخاطبین در سیره‌ی فردی، اجتماعی، سیاسی و عبادی رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مشهود بود.

لحاظ روانشناختی و جامعه‌شناختی آن حضرت اینگونه بود که دعوت را از خویشان خود آغاز نمود، به استقلال مردم در دعوت احترام می‌گذاشت، از تکلف- که ناخوشایند گوش مردم است- دوری می‌جست، انتظار اجر و مزدی نداشت، و از درستی با جدیت تمام پرهیز داشت زیرا موجب پراکندگی مردم بود.

لذا رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هم رعایت ظرفیت عقول مردم می‌نمود، و هم با لحاظ این عبارت که هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد با تأسیس یا تخریب مسجد، اعزام دعوات، مذاکرات، ایجاد وحدت ملی، ارسال نامه به سران کشورها و ... توانست گستره‌ی اسلام را به پهناوری جهان وسعت بخشد.

یادداشت‌ها:

- 1- سوره صافات، آیه 164.
- 2- سوره آل عمران آیه 164.
- 3- سوره احزاب، آیه 40.
- 4- طوسی، خواجه نصیر الدین، تلخیص المحصل، چاپ دوم، بیروت: دار الاضواء، 1405ق، ص 127.
- 5- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار "عدل الهی"، چاپ اول، تهران: انتشارات صدرا، 1371ش، ج 1، ص 132.
- 6- سوره آل عمران، آیه 154؛ سوره مائده، آیه 50؛ سوره احزاب، آیه 33؛ و نیز نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، قم: انتشارات دارالهجره، بی تا، خطبه‌ی 166 و 95 و 192 و نامه‌ی 14 به معنای آن اشاره دارد.
- 7- الضیف، شوقی، تاریخ الادب العربی، چاپ اول، قم: نشر سلیمان زاده، 1426ق، ج 1، ص 21-17؛ الجبوری، یحیی، الجاهلیه، بغداد: مطبعة المعارف، 1388ق، ص 23-11؛ سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، چاپ بیست و یکم، قم: نشر بوستان کتاب، 1385ش، ص 65-21.
- 8- سوره انعام، آیه 116.
- 9- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، چاپ دوم، قم: دار الهجره، 1409ق، ج 2، ص 101؛ ابن الأثیر، علی بن ابی‌الکرم محمد بن محمد، الكامل فی التاریخ، بیروت: دارصادر، 1386ق / 1966م، ج 1، ص 502-684؛ ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، البدایه و النهایه، بیروت: دارالفکر، بی تا، ص 211-184؛ آلوسی، سید محمود، بلوغ الأرب فی معرفه احوال العرب، تحقیق محمد بهجه الأثری، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا، ج 2، ص 79-56؛ ابراهیم، محمد ابوالفضل، البجاوی، علی محمد، ایام العرب فی- الجاهلیه، بیروت: دارالفکر، 1961م، ص 277-246؛ آئینه‌وند، صادق، تاریخ سیاسی اسلام، چاپ چهارم، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، 1367ش، ص 32.

- 10- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت: دارالفکر، 1401ق/1981م، ج 6، ص 132؛ آلوسی، همان، ج 2، ص 7-9.
- 11- سوره انعام، آیه 151.
- 12- سوره زخرف، آیه 17.
- 13- سوره تکویر، آیه 8.
- 14- آلوسی، همان، ج 2، ص 301 تا آخر، و ج 3، ص 1-76.
- 15- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، تحقیق صلاح‌الدین المنجد، قاهره: مکتبه النهضه المصریه، بی‌تا، ج 3، ص 580؛ طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، 1417ق، ج 4، ص 153.
- 16- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق، تصحیح و تعلیق علی‌اکبر غفاری، چاپ چهارم، طهران: دارالکتب الإسلامیه، 1365ش، ج 1، ص 23.
- 17- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، تحقیق نیکلسون، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات امیرکبیر، 1371ش، دفتر اول، ص 169.
- 18- ابن‌بابویه قمی، محمدبن‌علی‌بن‌حسین «شیخ صدوق»، من لا یحضره الفقیه، چاپ سوم، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، 1413ق، ج 4، ص 400.
- 19- نوری، میرزا حسین (محدث)، مستدرک الوسائل، چاپ اول، قم: مؤسسه آل‌البیت لإحياء التراث، 1408ق، ج 12، ص 274؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعه لدرر الاخبار الائمه الاطهار، بیروت: مؤسسه الوفاء، 1404ق، ج 2، ص 77.
- 20- محدث نوری، همان، ج 12، ص 277.
- 21- سوره نور، آیه 125.
- 22- سوره احزاب، آیه 70.
- 23- سوره شعراء، آیه 214.
- 24- سوره مریم، آیات 54 و 55.
- 25- «وَ كَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا، وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا».
- 26- سوره نساء، آیه 135.
- 27- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا».
- 28- سوره بقره، آیه 170.
- 29- سوره غاشیة، آیات 22-21.

- 30- سوره مائده، آیه 99، سوره آل عمران، آیه 20؛ سوره مائده، آیه 92؛ سوره رعد، آیه 40؛ سوره نحل، آیات 35 و 82؛ سوره نور، آیه 54؛ سوره عنکبوت، آیه 18؛ سوره یس، آیه 17؛ سوره شوری، آیه 48؛ سوره تغابن، آیه 12.
- 31- سوره انسان، آیه 3؛ سوره بلد، آیه 10.
- 32- سوره عبس، آیه 20، «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ».
- 33- سوره كهف، آیه 110؛ سوره آل عمران، آیه 144؛ سوره فتح، آیه 29.
- 34- سوره احقاف، آیه 9.
- 35- سوره ص، آیه 86.
- 36- الهندی الفتنی، محمد طاهر بن علی، تذکره الموضوعات، بی نا: بی جا، 1342ق، ص 67.
- 37- مجلسی، همان، ج 70، ص 394.
- 38- الطبرسی، فضل بن حسن بن فضل، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق محمدجواد بلاغی، چاپ سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو، 1372ش، ج 8، ص 759؛ فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر الصافی، تحقیق حسین اعلمی، چاپ دوم، تهران: انتشارات الصدر، 1415ق، ج 4، ص 311؛ دلشاد تهرانی، مصطفی، خلاصه سیره نبوی، چاپ اول، تهران: انتشارات دریا، 1385ش، ص 229-221.
- 39- سوره یونس، آیه 35.
- 40- کلینی، همان، ج 2، ص 78.
- 41- سوره فصلت، آیه 33.
- 42- حرّ عاملی، محمد بن حسن (شیخ حرّ عاملی)، وسائل الشیعه، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البیت لإحیاء التراث، 1409ق، ج 7، ص 84؛ «يَا أَبَا ذَرٍّ مَثَلُ الَّذِي يَدْعُو بِغَيْرِ عَمَلٍ كَمَثَلِ الَّذِي يَرْمِي بِغَيْرِ وَتْرٍ».
- 43- طبرسی، همان، ج 4، ص 514.
- 44- سوره توبه، آیه 128.
- 45- سوره كهف، آیه 6؛ سوره شعراء، آیه 3.
- 46- حضرت نوح (ع) = سوره هود، آیه 29؛ سوره شعراء، آیه 109؛ حضرت شعیب (ع) = سوره شعراء، آیه 180؛ حضرت لوط (ع) = سوره شعراء، آیه 164؛ حضرت هود (ع) = سوره هود، آیه 51؛ سوره شعراء، آیه 124؛ حضرت صالح (ع) = سوره شعراء، آیه 145.
- 47- سوره انعام، آیه 90؛ سوره یوسف، آیه 104؛ سوره ص، آیه 86؛ سوره فرقان، آیه 57؛ سوره شوری، آیه 23.
- 48- سوره فرقان، آیه 57.
- 49- طباطبایی، همان، ج 15، ص 231.
- 50- سوره شوری، آیه 23.

- 51- سوره سبأ، آیه 47، «ما سَأَلْتُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ».
- 52- همان، «إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ».
- 53- نهج البلاغه، همان، خطبه ی 108، «طَيِّبُ دَوَارٍ بِطَيِّبِهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ، وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ، مِنْ قُلُوبِ عُمَى، وَ أَدَانِ صَمٍّ، وَ أَلْسِنَةِ بُكُمْ، مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ».
- 54- ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، چاپ دوم، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1418ق، ج 1، ص 164؛ ابن- هشام بن ایوب حمیری معافری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، بیروت: دارالمعرفه، بی تا، ج 1، ص 421 و بعد.
- 55- سوره آل عمران، آیه 79، «ما كانَ لِيَشِيرَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّائِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ».
- 56- سوره مائده، آیه 68، «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ».
- 57- سوره حشر، آیه 7.
- 58- سوره آل عمران، آیه 31.
- 59- سوره طه، آیه 44.
- 60- سوره آل عمران، آیه 159.
- 61- کلینی، همان، ج 1، ص 117، قال رسول الله: «أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاهِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ».
- 62- تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غررالحکم و دررالکلم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، 1366ش، حدیث 9946، ص 435، «عَوَّدَ لِسَانَكَ لِيْنَ الْكَلَامِ وَ بَدَلَ السَّلَامِ يَكْتُرُ مُحْبُوكَ وَ يَقِلُّ مُحْبُوكَ».
- 63- همان، حدیث 4210، ص 215.
- 64- طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن (شیخ طوسی)، تهذیب الأحکام، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامیه، 1365ش، ج 6، ص 141؛ کلینی، همان، ج 5، ص 28؛ حرّعاملی، همان، ج 15، ص 4؛ مجلسی، همان، ج 21، ص 361.
- 65- سوره طه، آیات 29-33.
- 66- سوره قصص، آیه 34.
- 67- مجلسی، همان، ج 19، ص 53.
- 68- سوره کهف، آیه 6، «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا».
- 69- سوره توبه، آیه 128.
- 70- سوره احقاف، آیه 35.
- 71- سوره هود، آیه 112؛ سوره شوری، آیه 15.

- 72- جوادی، آملی عبدالله، انتظار بشر از دین، چاپ اول، قم: مرکز نشر اسراء، 1380ش، ص 159.
- 73- طباطبایی، همان، ج 2، ص 193 و ج 4، ص 359؛ قرائتی، محسن، تفسیر نور، چاپ دهم، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، 1383ش، ج 1، ص 347، ج 2، ص 262، و ج 6، ص 158.
- 74- ابن‌هشام، همان، ج 2، ص 406.
- 75- همان، ص 409.
- 76- همان، ص 404.
- 77- سوره آل عمران، آیه 164.
- 78- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، تحقیق سید طیب موسوی جزایری، چاپ چهارم، قم: دارالکتاب، 1367ش، ج 2، ص 189؛ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (شیخ طوسی)، التبیان فی تفسیر القرآن، مقدمه شیخ آغا بزرگ تهرانی، تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی‌تا، ج 8، ص 332؛ طبرسی، همان، ج 8، ص 551؛ طباطبایی، همان، ج 16، ص 291.
- 79- رازی، ابوالفتوح حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تحقیق محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، 1408ق، ج 15، ص 394.
- 80- ابن‌سعد، همان، ج 1، ص 184؛ ابن‌هشام، همان، ج 1، ص 496؛ اندلسی، ابن عبدالبر، الدرر فی اختصار المغازی و السیر، چاپ اول، مصر: وزارت اوقاف، 1415ق، ص 95؛ سبحانی، همان، ص 439؛ ترمائینی، عبدالسلام، دایره المعارف تاریخی، رویدادهای تاریخ اسلام، ترجمه جمعی از پژوهش‌گران، چاپ سوم، قم: نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، 1389ش، ج 1، ص 37.
- 81- سوره توبه، آیه 107.
- 82- واقدی، محمد بن عمر، المغازی، چاپ سوم، بیروت: اعلمی، 1409ق، ج 3، ص 1047؛ واحدی نیشابوری، علی بن احمد، اسباب نزول القرآن، تحقیق کمال بسیونی زغلول، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1411ق، ص 264؛ النمیری البصری، عمر بن شبه، تاریخ المدینه المنوره، تحقیق فهیم محمد شلتوت، چاپ دوم، قم: دارالفکر، 1410ق/1368ش، ج 1، ص 52؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، چاپ دوم، بیروت: دارالتراث، 1387ق، ج 3، ص 110؛ ابن‌هشام، همان، ج 2، ص 529، بلاذری، احمد بن یحیی، أنساب الأشراف، چاپ اول، بیروت: دارالفکر، 1417ق، ج 1، ص 252؛ مقریزی، تقی‌الدین، إمتاع الأسماع بما للنبی من الأحوال و الأموال و الحفده و المتاع، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1420ق، ج 2، ص 76، ابن‌اثیر، همان، ص 281؛ ابن‌کثیر، همان، ج 5، ص 21؛ الطبرسی، همان، ج 5، ص 109؛ ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1412ق، ج 3، ص 373؛ مجلسی، همان، ج 21، ص 252؛ سبحانی، همان، ص 882.
- 83- ابن‌هشام، همان، ج 1، ص 504؛ ابن‌سعد، همان، ج 1، ص 183؛ اندلسی، همان، ص 96؛ ابن‌کثیر، همان، ج 2، ص 324؛ مجلسی، همان، ج 19، ص 130؛ ابیاری، ابراهیم، الموسوعه القرآنیه، موسسه سجل -

- العرب، 1405ق، ج 1، ص 104؛ طهطاوی، رفاعه رافع، نهاییه الإیجاز فی سیره ساکن الحجاز، چاپ اول، قاهره: دارالذخائر، 2006م، ص 211.
- 84- سوره حجرات، آیه 10؛ «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ».
- 85- سوره حجرات، آیه 13؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ».
- 86- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 335، بیت 3713.
- 87- مقصود یهودیان دو قبیله‌ی اوس و خزرج است. پیامبر با یهودیان قبایل سه گانه: «بنی قین قاع» و «بنی النضیر» و «بنی قریظه» پیمان جداگانه منعقد کرد.
- 88- برای مطالعه‌ی کامل آن رک: ابن هشام، همان، ج 1، ص 501-504؛ سبحانی، همان، ص 454-449.
- 89- «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هذا كتاب من محمد النبي، بين المؤمنين و المسلمين من قريش و يثرب، و من تبعهم، فلحق بهم، و جاهد معهم».
- 90- و إن الله جار لمن برّ و اتقى، و محمّد رسول الله.
- 91- طبری، همان، ج 2، ص 644؛ ابن سعد، همان، ج 1، ص 198؛ ابن هشام، همان، ج 2، ص 606؛ تمیمی، ابوحاتم، السیره النبویه و أخبار الخلفاء، چاپ سوم، بیروت: الکتب الثقافیة، 1417ق، ج 1، ص 292؛ بخاری، همان، ج 4، ص 3 و ج 5، ص 136؛ احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، چاپ اول، قم: دارالحديث، 1419ق، ج 1، ص 7؛ سبحانی، همان، ص 691؛ ترمائینی، همان، ج 1، ص 41.
- 92- واقدی، همان، ج 2، ص 594-600؛ ابن سعد، همان، ج 2، ص 72؛ طبری، همان، ج 2، ص 628-625؛ ابن هشام، همان، ج 2، ص 311-315؛ الیعقوبی، أحمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب ابن واضح، تاریخ الیعقوبی، بیروت: دار صادر، بی تا، ج 2، ص 54؛ ابن اثیر، همان، ص 200-204؛ احمدی میانجی، همان، ج 3، ص 87؛ آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، چاپ ششم، تهران: نشر دانشگاه تهران، 1378ش، ص 461-465؛ سبحانی، همان، ص 671-675.
- 93- واقدی، همان، ج 1، ص 354؛ ابن هشام، همان، ج 2، ص 169؛ الطبرسی، فضل بن حسن بن فضل، إعلام الوری بأعلام الهدی، چاپ سوم، تهران: اسلامیة، 1390ق، ج 1، ص 185؛ سهیلی، عبدالرحمن، الروض الأنف فی شرح السیره النبویه، چاپ اول، بیروت: داراحیاء التراث العربی، 1412ق، ج 6، ص 162؛ اندلسی، همان، ص 168.
- 94- واقدی، همان، ج 1، ص 346؛ ابن هشام، همان، ج 2، ص 183؛ طبرسی، همان، 1390ق، ج 1، ص 186؛ ابن اثیر، همان، ص 171؛ سهیلی، همان، ج 6، ص 177؛ اندلسی، همان، ص 170.
- 95- ابن هشام، همان، ج 2، ص 602.

- ⁹⁶- واقدی، همان، ج 2، ص 815؛ ابن هشام، همان، ج 2، ص 400؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الإصابه فی تمییز الصحابه، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1415ق، ج 3، ص 511؛ اندلسی، همان، ص 228؛ سیحانی، همان، ص 801.
- ⁹⁷- ابن هشام، همان، ج 1، ص 501-504؛ سیحانی، همان، ص 449-454.
- ⁹⁸- واقدی، همان، ج 2، ص 609؛ الطبری، همان، ج 2، ص 634؛ ابن هشام، همان، ج 2، ص 317؛ ابن اثیر، همان، ص 204؛ اندلسی، همان، ص 205؛ سهیلی، همان، ج 6، ص 462.
- ⁹⁹- ابن هشام، همان، ج 2، ص 537-598؛ ابن اثیر، همان، ص 283-290؛ اندلسی، همان، ص 269.
- ¹⁰⁰- سوره توبه، آیه 60.
- ¹⁰¹- واحدی نیشابوری، همان، ص 253؛ الطبرسی، همان، 1372ش، ج 5، ص 65؛ قمی، همان، ج 1، ص 299؛ طباطبایی، همان، ج 9، ص 311؛ سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی، فی ظلال القرآن، چاپ هفدهم، بیروت: دارالشروق، 1412ق، ج 3، ص 1669؛ احمدی میانجی، همان، ج 3، ص 536.
- ¹⁰²- واقدی، همان، ج 3، ص 885؛ التمیمی المغربی، نعمان بن محمد، شرح الاخبار، تحقیق محمد الحسینی الجلالی، چاپ دوم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، 1414ق، ج 1، ص 310؛ ابن هشام، همان، ج 2، ص 439؛ ابن حجر عسقلانی، همان، ص 550؛ اندلسی، همان، ص 248.
- ¹⁰³- واقدی، همان، ج 2، ص 571-575.
- ¹⁰⁴- واقدی، همان، ج 2، ص 594؛ ابن هشام، همان، ج 2، ص 309؛ صالحی دمشقی، محمد بن یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1414ق، ج 5، ص 62.
- ¹⁰⁵- ابن هشام، همان، ج 2، ص 315؛ واقدی، همان، ج 2، ص 603.
- ¹⁰⁶- خلیفه‌ی دوّم
- ¹⁰⁷- واقدی، همان، ج 2، ص 571 و 608؛ ابن هشام، همان، ج 2، ص 316؛ ابن اسحاق، محمد بن اسحاق بن یسار، سیره ابن اسحاق (کتاب السیر و المغازی)، چاپ اول، قم: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، 1410ق، ص 223؛ ابن سعد، همان، ج 2، ص 81-73؛ طبرسی، همان، 1372ش، ج 2، ص 509؛ طبرسی، همان، 1390ق، ج 1، ص 203؛ یعقوبی، همان، ج 2، ص 54؛ بلاذری، همان، 1417ق، ج 1، ص 349؛ ابن اثیر، همان، ص 200؛ ابن جوزی، همان، ج 3، ص 267؛ تمیمی، همان، ج 1، ص 280؛ ابن حجر عسقلانی، همان، ج 1، ص 25؛ احمدی میانجی، همان، ج 1، ص 66؛ صالحی دمشقی، همان، ج 5، ص 52؛ مبارکفوری، صفی الرحمان، السیره النبویه (الرحیق المختوم)، دمشق: دارالعصماء، 1427ق، ص 273.
- ¹⁰⁸- واقدی، همان، ج 2، ص 624.

- 109- واقدی، همان، ج 2، ص 835؛ ابن حجر عسقلانی، همان، ج 3، ص 177؛ الماوردی البصری، علی بن محمد بن حبیب، أعلام النبوة، بیروت: مکتبه الهلال، 1409ق، ص 221؛ طبرسی، همان، 1390ق، ج 1، ص 219؛ مجلسی، همان، ج 21، ص 107 و 132؛ سبحانی، همان، ص 799.
- 110- سوره یوسف، آیه 92. «لَا تُثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْأَيُّومُ يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ».
- 111- «أذهبوا فانتم الطلقاء».
- 112- ابن سعد، همان، ج 10، ص 330؛ یعقوبی، همان، ج 2، ص 60؛ ابن اثیر، همان، ص 252؛ ابن هشام، همان، ج 2، ص 412؛ حمیری کلاعی، سلیمان بن موسی (ابو الربیع)، الاكتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) و الثلاثة الخلفاء، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1420ق، ج 1، ص 510؛ طبرسی، همان، 1390ق، ج 1، ص 226؛ مجلسی، همان، ج 21، ص 106؛ ابوزهره، محمد، خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم، قاهره: دار الفكر العربی، 1425ق، ج 1، ص 186؛ سبحانی، همان، ص 81.
- 113- «الاسلام یجب ما قبله». واقدی، همان، ج 2، ص 848.
- 114- ابن هشام، همان، ج 2، ص 402؛ واقدی، همان، ج 2، ص 816-818؛ تمیمی، همان، ج 1، ص 330؛ سبحانی، همان، ص 803.
- 115- واقدی، همان، ج 2، ص 857؛ ابن هشام، همان، ج 2، ص 409-411؛ صالحی دمشقی، همان، ج 5، ص 223-226.
- 116- سوره اسراء، آیه 81.
- 117- واقدی، همان، ج 2، ص 832؛ سبحانی، همان، ص 811؛ جعفریان، رسول، سیره رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم)، چاپ هفتم، قم: انتشارات دلیل ما، 1387ش، ص 627.
- 118- محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم: کنگره شیخ مفید، 1413ق، ج 1، ص 175؛ طبرسی، همان، 1390ق، ج 1، ص 261.